

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سه شنبه جلسه ۵۴۷

کلام در مفهوم حصر بود. مرحوم آخوند ادات حصر را ذکر می فرماید ۱- الا ۲- انما ۳- بل اضرایبه ۴- مسند معرف به لام. ایشان می فرماید الا مفهوم دارد و تبادر می کند، وقتی می گوئیم اکرم العلماء الا زیدا یعنی اکرام غیر زید واجب است و اکرام زید واجب نیست.

ابوحنیفه می گوید الا مفهوم ندارد و در واقع معنای اکرم العلماء الا زیدا یعنی اکرم ما عدا زید (غیر زید را اکرم کن) با زید کاری ندارد و به لا صلاة الا بطهور استدلال می کند بدین شکل که اگر بگوئیم الا مفهوم دارد یعنی بدون طهور صلاة نیست و با طهور صلاة هست و حال آنکه مجرد طهور قطعاً صلاة نمی شود لذا الا مفهوم ندارد.

آخوند ره به این استدلال سه جواب می دهد: ۱- لا صلاة الا بطهور بنا بر قول صحیح یعنی صلاة با جمیع اجزاء و شرائط بدون طهور صلاة نیست اما با طهور، صلاة می شود و بنا بر قول به اعم یعنی صلاة با جمیع اجزاء و شرائط بدون طهور صلاة تامه مامور به نیست اما با طهور صلاة تامه مامور به است. ۲- اینکه گفتیم الا مفهوم دارد بدین نحو نیست که منکر شویم که حتی با قرینه، نتواند در جایی بدون مفهوم استعمال شود بلکه امکان دارد جایی با قرینه مفهوم نداشته باشد و این قرینه در اینجا وجود دارد. ۳- (این جواب را در هامش بیان کرده اند) لا صلاة الا بطهور یعنی صلاة بدون طهور ممکن نیست اما با طهور ممکن است، ممکن است بدین معنا نیست که در خارج محقق می شود بلکه امکان دارد محقق شود.

اشکال آقای خوئی ره به این سه جواب:

اشکال به جواب اول آخوند ره: اگر لا صلاة الا بطهور را آن طور معنا کنیم لازمه اش این است که این ترکیب در جاهای مختلف معانی مختلفی داشته باشد مثلاً لا صلاة الا بطهور یعنی صلاة تام الاجزاء و الشرائط بدون طهور صلاة نیست، خوب لا صلاة الا بفاتحة الكتاب یعنی صلاتی که تمام اجزاء و شرائط غیر از فاتحة الكتاب را دارد صلاة نیست، لا صلاة الا مستقبل القبلة یعنی صلاتی که تمام اجزاء و شرائط غیر از استقبال قبله را دارد صلاة نیست. خوب کدام اجزاء و شرائط؟

سوال: همان جوابی را که در بحث صحیح و اعم داده اند اینجا می دهیم و می گوئیم ...

جواب: خوب چه جور؟ ... می دانم چطور آنجا درست کرده اند. آخوند ره که اشکال دارد و فرمود جامع اعمی عقلاً محال است بلکه جامع صحیحی وجود دارد. شش وجه برای جامع اعمی تصویر کرد و هر شش تا را اشکال نمود.

اشکال به جواب دوم آخوند ره: اینکه می فرماید قرینه هست غلط است زیرا الا در لا صلاة الا بطهور به همان معنایی استعمال شده که در اکرم العلماء الا زیدا استعمال شده است. این گونه نیست که اکرم العلماء الا زیدا با لا صلاة الا بطهور فرق کند.

اشکال به جواب سوم آخوند ره: اینکه می فرماید لا صلاة ممکنه خلاف ظاهر است زیرا لا صلاة یعنی فعلیت ندارد نه اینکه امکان ندارد.

بعد ایشان یک جواب می دهند و آن این می باشد که معنای لا صلاة الا بطهور این است که صلاة در خارج بدون طهور محال است محقق شود و اگر محقق شود با طهور است. این ترکیب نمی گوید که هر جا که طهور باشد صلاة است بلکه می فرماید اگر صلاتی در خارج محقق شود این صلاة بدون طهور نمی شود.

سوال: این همان جواب سوم آخوند ره است

جواب: نه، ایشان نمی فرماید امکان، بلکه محقق و فعلی است

پس ایشان می فرماید اگر صلاتی در خارج محقق شود بدون طهور نیست و قطعاً با طهور است و بدین معنا نیست که به مجرد طهور، صلاة هست. کما اینکه برخی (گمان می کنم آقای شیخ مرتضی حائری و آقا سید ابوالحسن اصفهانی ره) لا صلاة الا بطهور را اینگونه معنا کرده اند که این ترکیب در جاهایی استعمال می شود که بخواهند بیان شرطیت و جزئیت کنند و می خواهد بفهماند طهور جزء است و صلاة بدون طهور محقق نمی شود.

سوال:

جواب: نه، کلام این است که مستثنی آن معنا ندارد و مجموع برای این است.

استاد: کلام ما این است که اشکال اولی که به آخوند ره کردید وارد نیست بلکه بر مسلک خود آخوند ره اشکال وارد است و لکن بر مسلک غیر آخوند ره این اشکال وارد نیست زیرا همان طور که در ذهن آقای مختاریان بود در باب صحیح و اعم جامع را آقای خوئی ره که قائل به صحیح هستند معظم اجزاء و شرائط در نظر می گیرند، یعنی آنی که معظم اجزاء و شرائط را دارد صلاة است. پس در ما نحن فیه این گونه می شود که صلاتی که جمیع اجزاء و شرائط - که هر کدام از آن اجزاء و شرائط جامع هستند - را به غیر از آن امری که پشت الا هست را دارا است - طهور را نمی گوئیم، فاتحة الكتاب را نمی گوئیم بلکه آن امری که پشت الا هست و استثناء شده را می گوئیم - صلاة نیست یا مأمور به نیست. در واقع آن جامعه ای که برای اعمی خود آقای خوئی ره در جواب مرحوم آخوند درست نمودند این جا می آید. علاوه بر اینکه بنابر مسلک آخوند ره نیز می توان جواب داد چرا که اگر صحیحی شویم - کما اینکه آخوند ره قائل له صحیح شده اند - امر سهل است زیرا صلاة اسم است برای آنی که اثر دارد و ناهی از فحشا و منکر هست و قربان کل تقی هست، خوب قربان کل تقی نمی شود مگر با طهور، ناهی از فحشا و منکر نمی شود مگر با طهور، و اگر اعمی شویم بدین معنا

می شود که اجزاء و شرائط امر ندارند مگر با طهور و هر جا طهور باشد اجزاء و شرائط امر دارند. جامع اجزاء و شرائط به غیر از طهور امر ندارد و امر به جامع اجزاء و شرائط با طهور خورده است. جوابی که خود آقای خوئی ره می فرمایند نیز صحیح است، لا صلاة الا بطهور یعنی اگر صلاة در خارج بخواهد محقق شود بدون طهور محقق نمی شود کما اینکه شاید نظر آقای مرتضی حائری و آقا سید ابوالحسن نیز این باشد که معنای این ترکیب همینی است که آقای خوئی ره می فرمایند.

سوال:

جواب: آن تخصیص است، این معنایش این است و لکن آن تخصیص خورده است. نکته دیگری که بحث می کنیم این است که عدم وجوب اکرم زید که از اکرم العلماء الا زیدا بدست می آید آیا مفهوم است یا منطوق است؟ مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی ره و آقای آخوند ره و دیگران فرموده اند بحث ثمره عملی ندارد. مرحوم سید در اصول می فرماید لا یقال که در بحث تعارض گفته اند اگر منطوق با مفهوم تعارض کند منطوق مقدم می شود چراکه دلالت آن اقوی است لانه یقال اولاً همیشه تعارض بین منطوق ها است زیرا مفهوم لازمه منطوق است اگر در منطوق تصرف نشود محال است که در مفهوم تصرف شود، مفهوم مدلول تبعی است پس در واقع تعارض بین دو منطوق است، ما که نمی توانیم از مفهوم رفع ید کنیم بدون دخالت و تصرف منطوق؛ ثانیاً آیه و روایت و اصل عقلانی و عقلی نیست که بگویید منطوق اقوی است بلکه موارد مختلف است ممکن است منطوق اقوی باشد کما اینکه ممکن است مفهوم اقوی باشد، باید دید کدام یک اظهر است.

سوال:

جواب: فرض کنید یک خطاب دیگر... مثل اینکه در یک خطاب آید اکرم العلماء الا الفساق و در خطاب دیگر آید اکرم العلماء الهاشمیین. الآن اکرم العلماء الهاشمیین با اکرم العلماء الا الفساق تعارض دارند زیرا الا الفساق می گوید فاسق را اکرم نکن چه هاشمی و چه غیر هاشمی و اکرم العلماء الهاشمیین می فرماید عالم هاشمی را اکرام کن چه فاسق و چه غیر فاسق

سوال:

جواب: کسی که مفهوم را قبول دارد دیگر... بین اطلاق همان منطوق... وقتی که می گوید اذا خفی الاذان فقصر و اذا خفیت الجدران فقصر، هر کدام از این منطوق ها دو اطلاق دارند یک اطلاق در مقابل او و یک اطلاق در مقابل او، اطلاق اوای این منطوق با اطلاق اوای منطوق آخر تعارض می کنند. ما که منکر مفهوم شدیم در واقع اطلاق در مقابل او را قبول نداریم. کسی که مفهوم را قبول نمی کند در واقع این اطلاق را منکر است و دیگر تعارضی وجود ندارد اما کسی که مفهوم را قبول دارد در واقع این اطلاق را قبول دارد و بین این دو اطلاق تعارض رخ می دهد.

این فرمایش سید ره درست است، اما خلاصه دلالت این اکرم العلماء الا زیدا به منطوق است یا به مفهوم است؟ مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری ره می فرماید به منطوق است، آقا سید ابوالحسن اسرار دارد که به مفهوم است زیرا وقتی می گوئیم اکرم العلماء الا زیدا (زید را اکرام نکن) در جمله یک اکرم، یک علماء، یک الا و یک زید داریم. آن لا تکرم که می گوید زید را اکرام نکن از کجا در آمده است؟ معنای الا که اخراج و استثناء است، مقصود از زید نیز ذات زید است، خوب سوال می کنیم منطوق اکرام نکن کجاست؟ شما که می گوید دلالت آن با منطوق است، منطوق آن کجاست؟ لذا ایشان می فرماید اکرام نکن از حصر بدست می آید، وقتی که وجوب اکرام را در غیر زید حصر نمود، لازمه این حصر این است که زید وجوب اکرام نداشته باشد.

مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری می فرماید معنای الا اخراج است، اخراج یعنی اکرام نکن، اخراج از وجوب اکرام یعنی اکرام نکن.

استاد: به نظر می رسد که حق با آقا سید ابوالحسن ره باشد زیرا به آقا مرتضی حائری ره که می فرماید الا به معنای اخراج است، خوب اخراج یعنی چی؟ می گوئیم اگر مقصود شما این است که مدلول آن چیست؟ بله مدلول اخراج یعنی وجوب اکرام ندارد اما اگر گفتید منطوق یعنی لفظی باشد که دلالت کند البته نه به دلالت عقلی، الآن اگر کسی بگوید فاسئل القرية (از قریه پرس) یعنی از اهل قریه پرس می گوئیم درست است اما آیا اهل منطوق است؟! نه این چنین نیست، لفظی در خطاب نیست که دلالت بر اهل کند. اگر منطوق یعنی آنی که نطق به، در این جا نطق نشده است پس اگر مفهوم یعنی ما نطق به، خوب در ما نحن فیه به آن نطق نشده است و حق با مرحوم آقا سید ابوالحسن ره است و انصافا اگر کسی بخواهد تقریب کلام را کند تقریب ایشان بهترین تقریب است. (سابق ها گمان می کردم که آقا سید ابوالحسن ره علمیت قوی نداشته است اما الآن دارم به این نتیجه می رسم که اگر ایشان از آقای نائینی ره اقوی نباشد قطعاً اضعف نیست و سابق ها مرجعیت و زعامت شیعه این گونه بود که فردی که جا می افتاد اقوی نیز بود. در آقا سید ابوالحسن ره شک داشتم اما وقتی کلمات و فتوای ایشان را نگاه کردم دیدم علمیت آقا سید ابوالحسن ره اگر درجه یک نبوده از آقای نائینی ره کمتر نبوده، ظاهراً از امثال آقا ضیاء ره و حاج شیخ اصفهانی ره که هزار در صد کمتر نبوده است) پس این مفهوم است و منطوق نیست.

سوال:

جواب: اگر غیر به معنای الا باشد بله این گونه است اما فعلاً با غیر کاری نداریم.

نکته:

ما در مفهوم شرط اشکال کردیم و گفتیم شرط مفهوم ندارد زیرا اگر مولا بفرماید اگر فلانی آمد اکرامش کن، اگر نامه فرستاد اکرامش کن، اگر دعوت نامه فرستاد اکرامش کن، اگر این سه را در یک جمله پشت سرهم بفرماید با یکدیگر تنافی ندارند. اما غایت: شبهه ای که در ذهن ما هست که غایت مفهوم ندارد این است که اگر واقف بفرماید علماء در این زائرسرا تا ده روز بمانند، سادات تا ۱۵ روز بمانند، اساتید تا ۲۰ روز بمانند، این ها با یکدیگر تنافی ندارند و عرف بین آنها تنافی نمی بیند و معنای این عدم تنافی این است که برای غایت مفهوم نمی بینند، اما در الا اگر مولا بگوید اکرم العلماء الا الفساق منهم و بگوید اگر باران آمد همه علماء را اکرام کن، تنافی بین این دو خطاب می بینند و معمولاً آن را با ولی یا لکن می گویند مثل ولی اگر باران آمد. اینکه کسی در مفهوم الا مناقشه نکرده است... اما ابوحنیفه، اگر این حرفها را نمی زد که ابوحنیفه نمی شود بالاخره باید چیزی بگوید که مردم بخندند، آدمم کج هر چه قدرت فکری داشته باشد بالاخره باید چیزی بگوید که خود را رسوا کند، این از اعجاز الهی است، من کجی را سراغ ندارم که یک جا خودش را رسوا نکرده باشد. خداوند سبحان اگر در اعتقادات و احکام... اصلاً من آدم کجی سراغ ندارم که در جامعه طوری حرکت کند که مردم آنرا نشناسند ولو اینکه اهل ذکر و نماز شب و... باشد بالاخره یک جایی خودش را رسوا می کند.

در مفهوم الا نمی توان اشکال کرد منتهی آن امری که ما در آن مانده ایم این است که اگر کسی بگوید اکرم العلماء الا الفساق منهم و در خطاب دیگر بگوید ان جاء المطر فاكرم العلماء جميعا، آیا با هم تنافی دارد یا تنافی ندارد؟ و آن حرفی که ما در غایت و شرط گفتیم و دیگران نیز مانند آقای گلپایگانی در غایت فرمودند، که آن این بود که اگر شارع بفرماید العصير المغلی حتی یذهب ثلثاه و در خطاب دیگر بفرماید اگر غلیان آن با شمس شد حرام است حتی بعد از ذهاب ثلثین، این دو خطاب با هم تنافی ندارد. خوب همین حرف را امکان دارد کسی در الا بفرماید که در یک حالت و صورت خاصی ممکن است که استثناء نشود و مستثنی نیز حکم مستثنی منه را داشته باشد. این مطلب برای ما روشن نیست و ظاهراً هم کسانی که در مفهوم غایت بحث کرده اند و هم کسانی که در مفهوم استثناء بحث کرده اند...، این کلمه در فرمایشات آقای خوئی ره و من تبعه واضح نیست که غایت مفهوم دارد...، بله قطعاً حکم، بعد از غایت نیست و استمرار ندارد اما آیا می شود حکم در یک حالت خاصی بعد از غایت باشد یا نمی شود؟ این را آقای صدر و آقای گلپایگانی ره و آقای روحانی ره بررسی کرده اند اما در فرمایشات آقای خوئی ره مغفول است و در فرمایشات شیخنا الاستاذ نیز نه شواهی و نه کتی... اصلاً آن زمانی که در خدمت ایشان بودیم این جهت در ذهن ما نبود که به ایشان اشکال کنیم و خود ایشان نیز متعرض این جهت نشدند.

سوال:

جواب: تنافی می بیند و بعد جمع می کند اما در این جا اصلا تنافی نمی بیند لذا مثال به عام خاص من و جه زدم... ان جاء المطر و اکرم العلماء جميعا عام و خاص من وجه

یک نکته ای در این الا در کلمات آقای صدر هست (آقای صدر در مطالب فنی و عقلی آدم با فکری بوده اما در عرفیات ایشان خالی از مناقشه نیست) ایشان یک بحثی را طرح می کند و آن این است که اگر مولا بفرماید اکرم العلماء الا الفساق منہم بعد در خطاب دیگری بفرماید اکرم الفقراء آیا این دو خطاب با هم تنافی دارند چرا که نسبت بین اینها عام و خاص من وجه است زیرا خطاب اول می گوید عالم فاسق را اکرام نکن چه فقیر باشد و چه فقیر نباشد و اکرم الفقراء می گوید فقیر را اکرام کن چه عالم فاسق باشد چه عالم فاسق نباشد؟ آقای صدر می فرماید این دو تنافی ندارد زیرا مدلول اکرم العلماء الا الفساق منہم این است که عالم فاسق بما اینکه عالم فاسق است و خوب اکرام ندارد، آن و خوب اکرامی که بر روی عالم رفته است بر روی عالم فاسق بما اینکه عالم هست نرفته است اما منافات ندارد که همین عالم فاسق با یک عنوانی دیگر و خوب اکرام داشته باشد که آن عنوان فقراء است لذا به عموم اکرم الفقراء اخذ می کنیم و نمی گوییم که با آن مفهوم استثناء دارد.

سوال:

جواب: دو حکم نیست، یک عنوان ثانوی... او عالم فاسق به عنوان عالم اما چون فقیر است و خوب اکرام دارد. اگر جایی بخواهد عالم فاسق بما اینکه عالم هست اکرام شود اکرم العلماء الا الفساق آنرا نفی کرده است اما منافات ندارد که و خوب اکرام داشته باشد بما انه فقیر

این، نکته دقیقی است و اثر عملی زیادی دارد. الآن طبق کلامی که آقای آخوند ره و مرحوم آقای خوئی و دیگران فرموده اند می گوییم مفهوم اکرم العلماء الا الفساق این است که عالم فاسق را اکرام نکن و این اطلاق دارد چه اینکه عالم فاسق، فقیر باشد و چه عالم فاسق، فقیر نباشد لذا نسبت آن با اکرم الفقراء عام و خاص من وجه است.

سوال:

جواب: لا یجب با اکرم الفقراء نمی سازد دیگر، اینکه می گوید اکرام نکن یعنی لا یجب اکرامه، خوب لا یجب اکرامه با اکرم نمی سازد، آن می فرماید اکرم الفقراء فساقا کانوا أو عدولا و این می فرماید یجب اکرم العلماء الفساق و این ها با هم نمی سازد.

خوب این بحث را چه بگوییم؟ این کلام آقای صدر خلاف ظاهر است زیرا عالم فاسق و خوب اکرم ندارد نه اینکه به عنوان عالم و خوب اکرم ندارد بلکه عالم فاسق مطلقا ملاک اکرام ندارد ولو اینکه فقیر باشد، اکرم الفقراء می گوید و خوب اکرم دارد. اگر مقصود آقای صدر این است که این عنوان ثانویست و در جمع عرفی مقدم می شود، له وجهه اما اگر مقصود ایشان این است که تنافی ندارد و نظر به آن جهت ندارد من نمی دانم

این را از کجا در آورده است. اگر شارع بفرماید اکرم العلماء الا الفساق منهم بعد یک عالم فاسقی فقیر بود بگوئیم شاید این به عنوان فقیر وجوب اکرام دارد این کسی می پذیرد که بگوئیم نمی شود به عموم الفساق تمسک کرد؟! این را نمی دانم (این نمی دانم از همه چیز بهتر است)

اما لا اله الا الله، یک توجیه همان توجیه است که موجود و ممکن را در تقدیر بگیریم. یک فرمایشی آقای مرتضی حائری دارند، ایشان می فرماید خبری محذوف نیست و لا در این جا مثل لیس تامه است، مثلاً لا زید یعنی زید نیست نه اینکه لا زید موجود. پس خبر نمی خواهد تا بعد بگوئیم خبر محذوف موجود است یا ممکن. استاد: این کلام ایشان مشکل اینجا را حل نمی کند زیرا لا زید یعنی زید نیست خوب زید نیست یعنی نفی امکان، مگر آن جمله ای را که آقا سید ابوالحسن ره می فرماید - همانی را که آقای ایروانی نیز فرمود - بگویند که همین مقدار که کسی نفی وجود آلهة کند کافیهست و دیگر امکان و امثال آن لازم نیست، بله نفی وجود عقلاً ملازمه با نفی امکان دارد، اثبات امکان ملازمه با وجود دارد اما اینها دخیل در اسلام نیست. یک جمله ای مرحوم آقا سید ابوالحسن و آقای خوئی و امام رحمة الله علیهم دارند که اله به معنای معبود است و به معنای واجب الوجود نیست و مشرکین در صدر اسلام خداوند سبحان را منکر نبوده اند و نمی گفتند این بت که ساخته ایم خالق ما یا واجب الوجود است، آنان اینها را عبادت می کردند در حالی که معبودیت خداوند سبحان را نیز قبول داشتند. اصلاً جنبه نفی لا اله الا الله مهم است یعنی معبودی دیگری نیست و جانب اثبات آن قدر مهم نیست، ما عرض کردیم این خلاف ظاهر است، همان طور که ظاهراً برخی (به احتمال زیاد آقا شیخ مرتضی باشد) فرموده اند لا اله الا الله که فقط برای مشرکین نبوده است بلکه برای کفار و کسانی که منکر خداوند سبحان بوده اند نیز بوده است، لا اله الا الله نفی تمام اینها را می کرده. بعد مرحوم آقای خوئی ره می فرماید حقیقت اسلام دو چیز است، اگر کسی قائل شود که خداوند سبحان هست و واجب الوجود یکی است اما بگوید بت صلاحیت للعباده دارد مسلمان نیست، اسلام یعنی توحید ذاتی و توحید عبادی با هم، لذا لا اله یعنی لا اله معبود و ذات.

و للكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صل الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.